

رمان گل سرخ یا هنر عشق ورزیدن* الکساندر میشا. ترجمهٔ تکتیم نورکیهانی

۱۱۳ رمان گل سرخ در واقع از دو بخش متمایز تشکیل شده است، که یکی مربوط به گیوم دولوری (Guillaume de Lorris) حدود سالهای ۱۲۳۰ میلادی - و دیگری مربوط به ژان دو مونگ (مونگ سور لوآر) (Meung-sur-Loire) (Jean de Meung) است. دو مونگ تقریباً ۴۰ سال بعد از دولوری، اثر او را در حال و هوایی کاملاً متفاوت به پایان رساند. خوانندهٔ امروزی ممکن است از شیوه ای که این تربیت احساسات با آن ارائه شده است تعجب کند. این روش مطابق با سنتی متعلق به قرن چهارم میلادی است («پیسکومشی» پرودانس، درگیری عیوب با فضایل اخلاقی به تمثیل در آمده) و در نوشته های زیادی در اواخر قرن ۱۲ و اوایل قرن ۱۳ میلادی شکوفا شده است. گیوم دولوری، آنطور که خود می گوید، در این اثر، خوابی را برای ماروایت می کند که در ۲۰ سالگی دیده است. صبحی در ماه مه، در حالیکه در دشت در حال قدم زدن بوده، به باغ میوه ای می رسد که با دیوار محصور شده بود. روی دیوار نقش های زشت و پلیدی همچون «حسادت»، «بخل» و «پیری» ترسیم شده بودند. «تنبلی» در باغ را برای او باز می کند و به سمت گروهی متشکل از «لذت»، «شادمانی»، «نزاکت»، «صداقت» و «جوانی»، که در آن بهشت

حقیقی مشغول تفریح و پایکوبی بودند، راهنمایی اش می کند. در میان عجایب و شگفتی های باغ، بازتاب بوته ای گل سرخ را در چشمه ای می بیند و گلی را مشاهده می کند که سمبل دختر جوان است. گل سرخ چنان به نظرش با طراوت و زیبایی آید که بی درنگ شیفته اش می شود. «نگاه دلفریب» که نظاره گر پایکوبی هاست، نگیهان ده پیکان است که در آن میان «زیبایی»، که به دست «عشق» کشیده شده است، به همراه پیکان های «بی پیرایگی»، «نزاقت» و «مصاحبت» قلب عاشق را زخمی می کنند. تیر دیگری انداخته می شود. تیر «ظاهر فریبنده» که عشق نوکش را به مرهمی آغشته که ذره ای مرد زخمی را تسکین می دهد ولی شفانمی بخشد.

مرد جوان می پذیرد که «عشق» را ستایش کند و «عشق» نیز ده فرمان خویش را به وی تعلیم می دهد و او را از خطرات شیفتگی آگاه می سازد: درد فقدان، اشتیاق برافروخته از حضور، شرم و تنهایی شبانه. با این حال «امید»، «خیال شیرین» و «نگاه دلفریب» او را یاری می دهند. از این نقطه به بعد، گیوم دولوری سیستمی متشکل از نماد، تمثیل و مظهر را به حرکت و حرف در می آورد که به گل سرخ و آنکه می خواهد او را به دست آورد روح می بخشد.

مرد دلداده برای گذشتن از پرچینی که او را از گل سرخ جدا می کند تردید دارد. خوشبختانه «پذیرش مطبوع» برای دلگرم کردن او آنجاست و حتی راه را نیز برای او باز می کند، ولی «خطر» (مقاومت دختر جوان)، «بدگویی»، «شرم» و «هراس»، از گل سرخ محافظت می کنند. عاشق جسور دل به دریا می زند و از «پذیرش مطبوع» می خواهد که غنچه گل سرخ را برای او بچیند، اما در این هنگام «خطر» ظاهر می شود و «پذیرش مطبوع» را برای بی احتیاطی اش ملامت می کند. مرد عاشق که اینک رها شده است مجبور به عقب نشینی می شود.

«خرد» از برج خود پایین می آید تا مرد عاشق را به چشم پوشی از عمل عاشقانه خود ترغیب کند، ولی موفق نمی شود او را قانع کند، پس «تنبلی» را متهم می کند که علت و منشأ همه این شر و رنج و اندوه است. مرد عاشق ترجیح می دهد توصیه «دوست» را گوش کند: جلب کردن محبت «خطر»، «خطری» که نسبت به تملق و کلام زیبا حساس است. «خطر» خود را بی تفاوت نشان نمی دهد اما از سختگیری خود نیز نمی کاهد. «صداقت» و «شفقت» به داد مرد بخت برگشته می رسند (توجه داشته باشیم که دختر جوان نرم می شود و به عاشق خود روی خوش نشان می دهد). «پذیرش مطبوع» راضی می شود که بگذارد مرد جوان از پرچین عبور کند ولی از ترس «نجابت» اجازه اولین بوسه را به او نمی دهد. «ونوس» ظاهر می شود و «پذیرش مطبوع» را متقاعد می کند که تسلیم شود. ولی به محض اینکه مرد عاشق دختر جوان را می بوسد



«بدگویی» خیر را در همه جا پخش می کند. زمانیکه «حسادت» از واقعه مطلع می شود، «پذیرش مطبوع» را به باد سرزنش می گیرد تا جایی که باعث فرار او می شود. «شرم» اذهان را آرام می کند. او می گوید همه می دانند که «بدگویی» عادت به پراکندن موهن ترین شایعات دارد و فقط کافیس «پذیرش مطبوع» را زیر نظر گرفت. اما «حسادت» موضوع را اینگونه تعبیر و تفسیر نمی کند. او نگران «شهوۃ پرستی» و «شهوۃ رانی» است، در نتیجه تصمیم می گیرد دستور بدهد دیواری دور گل سرخ ها بسازند که در وسطش برجی باشد که «پذیرش مطبوع» در آن محبوس شود. «خطر» راه های منتهی به پرچین رامسدود می کند. مرد عاشق مستاصل و درمانده می شود. مجرم «پذیرش مطبوع» در برجی که تحت مراقبت «خطر»، «شرم»، «هراس» و «بدگویی» است، زندانی شده و یک «پیرزن» با گذشته ای آکنده از عشق، او را زیر نظر دارد. با این حال، مرد

عاشق اعتمادش را به «پذیرش مطبوع» حفظ می کند و فقط نگران این است که او به بدگویی هایی که از تهمت زدن به مرد عاشق ابا نخواهند کرد گوش بسپارد. در اینجا روایت گیوم دو لوری، احتمالاً به دلیل مرگ وی، قطع می شود.

ژان دو مونگ، بی آنکه رشته روایت را کاملاً فراموش کند، در اغلب مواقع آنرا در درجه دوم اهمیت قرار می دهد تا به جزئیات دیگری، که ارتباط نزدیکی با آنچه که ماجرای اصلی را تشکیل می دهد ندارد، بپردازد. جزئیاتی که اثر او را تبدیل به دایرة المعارف جامعی در مورد اجتماع، منشأ قدرت، مشکلات مختلف اخلاقی (همچون مسئله جبر و اختیار) و یا علمی (همچون ستاره های دنباله دار، خطاهای دید، تناوم گونه های مختلف به دست طبیعت) می کنند. با این

همه، به فواصل زیاد، به ماجرای عشقی باز می گردد، جایی که رقبا به درگیری با یکدیگر ادامه می دهند. «عشق» تصمیم می گیرد که به برج حمله کند؛ سربازانش «نراکت»، «سختاوت»،

«صداقت»، «شفقت» و «ظاهر فریبنده» را از نظر می گذرانند. مرد عاشق موفق می شود که وارد قلعه شود ولی «خطر» او را به زودی بیرون می راند. «ونوس» مداخله می کند، برج را به آتش می کشد و باعث فرار نگهبان ها می شود. در اینجا «پذیرش مطبوع» به مرد عاشق اجازه می دهد که گل سرخ را بچیند.

«شروع کردم به تکان دادن غنچه گل سرخ / بدون این تکان ها مشکل می توانستم به دستش آورم / به هیچ عنوان نمی خواستم شاخه هایش را خراب کنم / با این حال مجبور شدم مقداری به پوسته اش صدمه بزنم / وقتی غنچه را تکان می دادم / مقدار کمی از دانه هایش را پراکندم / و این زمانی اتفاق افتاد که به داخل غنچه دست زدم / با کنار زدن تک به تک گلبرگ هایش / چرا که می خواستم داخل آنرا تا انتها بررسی کنم».

از طرفی، در ادامه خط سیر عاشقانه، زنی را شیفته خود کردن کافی نیست، بلکه باید نگه داشتنش را هم بلد بود. ژان دو مونگ به عنوان راهنمایی، اصولی بر گرفته از یک ذهن واقع گرا را بیان می کند که خالی از طعنه نیستند: چشم پوشی از

تأثیری که این رمان بر خواننده می گذارد و هنری که با آن ماهیت هارا نشان می دهد، ماهیت هایی که به وسعت زندگی نیستند. ولی آنرا به صورت طرحی خشک و بی روح بیان می کنند. طرحی که فاقد سنگینی حقیقت است چرا که همه چیز در خواب اتفاق می افتد، موفقیت و محبوبیت این اثر را چه در زمان های گذشته و چه در حال توضیح می دهند. اثری که با دیگر آثار هم عصر خود برای فرانسوی ها، در آن قرن های کلاسیک، لقب زیبا و شایسته اساتید عشق را به ارمغان آورد. اسانداال، فلور و پروست از همین نسل آند.



خیانت معشوقه، اطمینان بخشیدن به او که زیباترین زن دنیاست، منصرف نکردن او از کاری که تصمیم به انجامش را گرفته و غیره. شیوه نگارش دو مونگ از اعتدال و لحن خوش گیوم دولوری بسیار فاصله دارد.

برگردیم به دولوری، شیوه تمثیلی که او به کار برده است، عاری از خطر نیست. انتزاع به سرعت تبدیل به خشکی و بی روحی و تصلبی می شود که همه موجودات را از یک زندگی واقعی تهی می کند. با این وجود خوانندگان قرن سیزدهم مجذوب این اثر دقیق و ظریف شدند.

۱۱۷ امروزه ما می توانیم حدس بزنیم که رمان گل سرخ پرفروش ترین کتاب قرون وسطا بوده، چرا که ۲۵۰ نسخه خطی آن به دست ما رسیده است. برای یادآوری فقط این نکته را متذکر شویم که «کنت گرال» معتبرترین اثر کرترین دو تروا^۳ تنها در ۱۵ نسخه به دست ما رسیده، هر چند که احتمالاً تعداد دیگری از آن در طی سال ها از دست رفته است. اگر امروزه جذابیت رمان گل سرخ از بین نرفته به این دلیل است که قرار دادن تمثیل و نماد در یک سبک داستانی نه تنها دشواری و مسئله ای برای نویسندگان در بر ندارد، بلکه باعث می شود که بتوان آنها، گیوم دولوری و ژان دو مونگ، را کارشناسان احساسات و قلب انسانی دانست.

در واقع، در این کتاب، تربیتی دوگانه مطرح است چرا که خواننده هم خط سیر مرد عاشق را طی می کند و هم خط سیر دختر جوان را، از پیدایش علاقه گرفته تا تحقق کامل آن با گذر از میان حوادث پیش بینی نشده و مختلف عاطفی. در این راه، منطق و احتیاطی، که باید بر آنها غلبه کرد، از سرعت پیشرفت های مرد عاشق می کاهند و دل بستگی همراه با اضطرابی، که گاه مضمّن تا مرز بی احتیاطی و گاه خوددار تا سر حد بی اعتنائی پیش می رود، حرکت دختر جوان را کند می کند. برای هر کدام از این دو نفر موانعی وجود دارند که باید پشت سر گذاشته شوند (مانند پرچین)، مقاومت هایی که باید در هم شکسته شوند، کشمکش هایی که باید در دوره های مختلف روحی و احساسی همچون امیدواری، دلسردی، ترس از ناکامی، موفقیت های ناپایدار و مورد سوال قرار دادن های مکرر، گذراندن و برتری هایی که باید استحکام بخشید. هر چند که داستان در انتهای ۱۸۰۰ بیت شعر ژان دو مونگ به پایان می رسد، با این حال همین جنبش های درونی و سلسله واکنش هایی که با دیدن بی واسطه زیبایی و پیدایش ناگهانی احساسات روی می دهند، به این داستان نمادین روح می بخشند.

با وجود این، درگیری های درونی، تنها درگیری هایی نیستند که دختر جوان باید با آنها مقابله کند. موانع خارجی، نگرانی در مورد حیثیت، ترس از افترا و حجب و حیا که زندگی اجتماعی

آنها ایجاب می کند، همان میزان فشار را بر وی اعمال می کنند. پیدایش این درگیری های درونی تا اندازه ای تجویزی است و احکام وضع شده توسط «عشق» خود گواه این ادعا هستند: اجتناب کردن از هرگونه خواری و ذلت، غیبت نکردن، مهربان بودن در برابر همه، خودداری کردن از هر نوع بی نزاکتی کلامی، احترام گذاشتن به بانوان و دفاع کردن از آنها هنگامی که مورد حمله قرار می گیرند، دوری کردن از تکبر، دقت کردن در سر و وضع خویش تا سر حد آراستگی، همیشه پاکیزه و سرزنده بودن، بر جسته کردن استعداد های ذاتی با یادگیری اسب سواری، نیزه بازی، آواز خواندن، ساز زدن و رقصیدن و در نهایت خسیس نبودن. این تربیت که به دنبال شکوفایی کامل شخص در بطن جامعه است، از طرف دیگر به مکتب عشق بی عیب و نقص، که در «هنر عشق ورزیدن بانزاکت» اثر آندره لوشاپلن در حوالی سال ۱۱۸۵ میلادی عرضه شده بود، می پردازد. اصطلاح «نزاکت» «نزاکت» پسر «پذیرش مطبوع» است (هم در هنر دوست داشتن مطرح است و هم در هنر زندگی کردن، که هر دو نشانه یک جامعه اشرفی اند. نزد گیوم دولوری، همانند مکتب عشق بانزاکت، مرد عاشق، نیایش و احترامی را وقف بانوی خویش می کند، مطیع خواسته ها و اراده اوست و بر اثر صبر و شکیبایی طولانی که از خود نشان می دهد سزاوار الطاف و مرحمت های کسی که دوست دارد قرار می گیرد.

اما در اینجا تفاوتی مهم و بنیادی وجود دارد: عشق نسبت به بانویی متأهل نیست که خواهان رازداری مطلق است، بلکه نسبت به یک دختر جوان است. علاوه بر این، قوانین تخطی ناپذیری که نزدیکی آهسته ای را ایجاب می کنند، جای خود را به یک جذابیت متقابل بین دو شخص داده اند. اشخاصی که عشق را در وجودشان کشف می کنند و تنها خویششن داری خاص یک تازه کار و تردیدهایی کاملاً طبیعی، جلوی آنها را می گیرد. همه چیز غیر ارادی و خودجوش است و پیروی از یک سری آداب تدوین شده، در کار نیست. اگر رمان قدیمی «دافنی و کلونه» رمان بروز هوا و هوس است، اثر گیوم دولوری شروع تعلیم عواطف است، که نزد ژان دو مونگ با آموزش بینش و بصیرت کامل می شود.

بی شک می توان برای وصف رنج ها و شادی های یک عشق نوپا و فراگیر، از شیوه های دیگری استفاده کرد، و وقایع ملموس یک سرنوشت فردی را به داستانی نمادین ترجیح داد، کاری که کرتین دو تروآ و بسیاری دیگر از نویسندگان قرون ۱۲ و ۱۳ کردند. با وجود این، نباید روانشناسی دقیق و ظریف عشقی را که این رمان به ما عرضه می کند، نادیده گرفت. تأثیری که این رمان بر خواننده می گذارد و هنری که با آن ماهیت ها را نشان می دهد، ماهیت هایی که به وسعت زندگی

نیستند، ولی آنرا به صورت طرحی خشک و بی روح بیان می کنند، طرحی که فاقد سنگینی حقیقت است چرا که همه چیز در خواب اتفاق می افتد، موفقیت و محبوبیت این اثر را چه در زمان های گذشته و چه در حال توضیح می دهند. اثری که با دیگر آثار هم عصر خود برای فرانسوی ها، در آن قرن های کلاسیک، لقب زیبا و شایسته اساتید عشق را به ارمغان آورد. استاندال، فلوبر و پروست از همین نسلند. ♦ ♦ ♦



* Le Roman de la Rose ou L'art D'Aimer , Alexandre Micha

1. Psychomachie de Prudence
2. Conte du Graal
3. Chre'tien de troyes
4. De l'art d'aimer avec biensance d'Andre' le Chapelain
5. Daphnis et Chloe'

